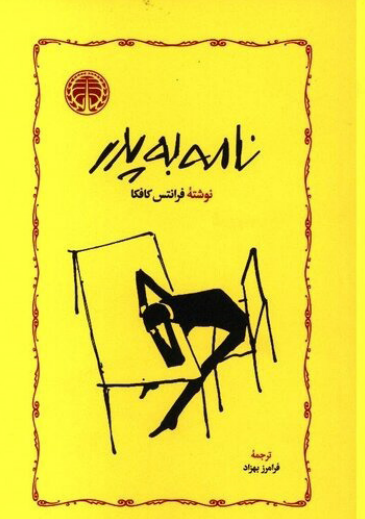


معرفی کتاب «نامه به پدر»

نامه «فرانتس کافکا» به پدرش

کتاب «نامه به پدر» در اصل نامه فرانتس کافکا به پدرش است تا پدر این نویسنده با مشکلات روانی او آشنا شود، اما مادر کافکا هرگز این نامه را به دست پدرش نرساند. مترجم در ابتدای کتاب «نامه به پدر» توضیحاتی درباره این کتاب نوشته و گفته است: «نامه به پدر» که کافکا آن را در نوامبر ۱۹۱۹ یعنی در سی و شش سالگی نوشته است، بیان‌که طولش به مراتب از حد یک «نامه» می‌گردد، در اصل به‌راستی قرار بوده که به پدر تسلیم شود، آن هم از طریق مادر، اما مادر کافکا از آنجا که اطمینان داشته است این کار در واقع نتیجه‌ای سربه‌سر معکوس به دست خواهد داشت و مقصود اصلی نامه، یعنی اینکه کافکا بتواند مشکلات روحی خود را به پدر شناساند به هیچ روی حاصل نخواهد شد، نامه را به او باز می‌گرداند، به گفته ماکس برود نویسنده، آهنگساز و روزنامه‌نگار آلمانی، کافکا تا مدتی هنوز معتقد بود که تسلیم نامه، به روشن شدن رابطه او و پدر منجر خواهد شد که به رکود و انجمادی درآورد انجامیده بود. جزئیات این رابطه و سبب نوشتن نامه، در خود نامه به پدر آمده است و آنچه در اینجا قابل ذکر است، اهمیتی است که نویسنده نامه، ورای این رابطه و این سبب، برای نوشته‌اش قائل بود. نامه به پدر رانه یک نامه صرف بلکه یک «خود زندگی نامه» باید دانست؛ مناسبت تحریر آن محملی است برای کافکا تا زندگی خود را شرح دهد یا به عبارت دقیق‌تر برای آنکه زندگی خود را برای شخص خود تجزیه و تحلیل کند. راجع به این نامه خود کافکا در هیچ جا توضیح مفصّلی ننوشته است. تنها در مکاتبات او با ملینا است که در جایی اشاره‌ای می‌بینیم به ارزش استنادی این نامه برای درک زندگی گذشته، نویسنده: «اگر یک وقتی خواستی بدانی گذشته من چگونه بوده، از پراگ نامه طوئار مانند‌ی را حدود شش ماه پیش به پدرم نوشته‌ام ولی هنوز به او نداده‌ام، برایت می‌فرستم.» در یکجا می‌خوانیم: «چیزی که من از آن می‌ترسم، با چشم‌های از حدقه درآمده از آن می‌ترسم، بی حس و بی هوش، غرق در ترس (اگر من می‌توانستم، به همان عمقی که در ترس غرق می‌شوم، بخوابم، دیگر زنده نبودم)، فقط همین توطئه باطنی است که مدام علیه خودم می‌چینم (توطئه‌ای که از نامه به پدرم بهتر می‌توانی درکش کنی، اگرچه نه به‌طور کامل، چون بنای این نامه، بیش از اندازه معطوف به هدفش است)» اگر نامه به پدر، آن چنانکه باید راجع به زندگی فرانتس کافکا اطلاعات منتضی در اختیار نمی‌گذارد، ارزشش در چیست؟ شخصیت پدر در این نامه، عظمتی مطلق گونه دارد، عظمتی از نوع آنکه در داستان کوتاه «قضاوت»، در رمان‌های محاکمه و قصر و در داستان‌های مربوط به دیوار چین، حکم‌گزاران این آوار می‌بینیم. نویسنده نامه به قضاوت‌های پدر درباره اعمال خود چنان وزنه‌ای می‌دهد که گویی زندگی و مرگ او بسته به صدور رای پدر است و در استدلال این رابطه، به‌تریبیتی استناد می‌کند که در کودکی و نوجوانی بر او گذشته است. این کیفیت عده‌ای را بر آن داشته که از دید روانکاوان به بررسی مطالب نامه بپردازند و از این راه، پاسخ‌هایی برای تفسیر آثار پیچیده کافکا بیابند. کتاب دارای ۲ بخش «نامه به پدر» و «درباره نامه به پدر»، است. بخش دوم توسط هاینس پولیتسرر نوشته شده است. نسخه آلمانی این کتاب در سال ۱۹۶۵ منتشر شد. فرانتس کافکا، متولد ۳ ژوئیه ۱۸۸۳ و درگذشته ۳ ژوئن ۱۹۲۴، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان آلمانی زبان در قرن بیستم بود. آثار کافکا در زمره تأثیرگذارترین آثار در ادبیات غرب به شمار می‌آیند. کافکا در یک خانواده آلمانی زبان یهودی در پراگ به دنیا آمد. در آن زمان پراگ مرکز بوهم بود، سرزمینی پادشاهی متعلق به امپراتوری اتریش- مجارستان. فرانتس کافکا با اینکه در پراگ زندگی می‌کرد، اما کارهای ادبی خود را منحصرا به زبان آلمانی می‌نوشت. عموما اعتقاد بر این است که کافکا در سراسر زندگی‌اش افسردگی حاد و اضطراب رنج می‌برد. او همچنین دچار میگرن، بی‌خوابی، یبوست، جوش صورت و مشکلات دیگری بود که عموم آنها عوارض استرس و نگرانی روحی هستند. کافکا کسی می‌کرد همه اینها را با رژیم غذایی طبیعی، از قبیل گیاه خواری و خوردن مقادیر زیادی شیر پاستوریزه نشده (که به احتمال زیاد سبب بیماری سل او شد) برطرف کند. پیکر کافکا در (تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۲۴ در گورستانی در ژنیوگوف پراگ به خاک سپردند.



چهارشنبه ۱۱ • ۱۴۰۴ ۵۸ شعبان ۱۴۴۷ / ۲۸ ژانویه ۲۰۲۵

کتاب «منگی» اثر ژوئل اگلوف، نویسنده و فیلم‌نامه‌نویس خلاق فرانسوی از آن دست آثاری است که در عین کوتاهی، می‌تواند ذهنت را دچار سنگینی مضاعف و منگی ادامه داری کند؛ آنقدر که روزها و هفته‌ها از فضای ساخته و پرداخته نویسنده، بیرون نیایی و در آن نفس بکشی. از این منظر، شاید شرایط ناگوار و نابسامانی که راوی از محل زندگی، محل کار و روابط اجتماعی خود توصیف کرده به این خاطر برای مخاطب تأثیرگذار باشد که سخت قابل همدات پنداری است؛ شهری در ناکجاآباد که فارغ از ملیت و زبان، می‌تواند در هر جغرافیا و کشوری، مابه‌ازاهای متعددی داشته باشد. از هوای آلوده، آنچنانکه لایه‌های متراکم دود و غبار باعث می‌شود صبح را چندان از شب باز نشناسی و محیط زیست غیرقابل زیست آنچنانکه ماهی‌ها تنها به قیمت رهایی از آب غلیظ و آلوده، بی‌نیاز به طعمه، قلاب را به دهان بگیرند و... گرفته تا بحران‌های اجتماعی که در سطوح مختلف



روابط خانوادگی و شغلی گسترده است. راوی هر روز صبح باید راه ناهموار خانه تا محل کارش را که کشتارگاه است، ببیماید و ساعاتی مسخ‌کننده و هولناک را خالی از هرگونه احساس و عواطف انسانی، به امور ذیح‌گوها و خوک‌ها بپردازد؛ آن قدر که پنداری آنچه از او به خانه برمی‌گردد، نه یک انسان؛ که حیوانی خسته و کوفته است. توصیف فقر در جامعه کارگران مجبور که ناچارند در ازای دستمزد اندک و معوق مانده خود، هر روزشان را هم از این‌گونه به شب رسانند، آنجا به اوج می‌رسد که راوی برای خشنود کردن مادر بزرگ پسر خود به دردی اعما و احشای حیوانات مذبوب و چپاندن آنها در لباس‌های خود هنگام خروج و به خانه برگشتن، تن می‌دهد، و آرزو...

مروری بر «منگی»؛

وقتی فاجعه دمداد است

آرزوی اینکه بالاخره یک روز از این جهنم فرار می‌کند و باقی عمر را هر جا جز اینجا، سر خواهد کرد، تا پایان رمان تحقق نمی‌یابد و راوی همچنان در میان چرخ‌دنده‌های جبر و فلاکتی دامن گیر، روز و شب می‌گذراند. وصف مرگ امید و امیدواری را باضمی می‌توان در عمر کوتاه سربرآوردن شعاع کوچک آفتاب از پس لایه‌های سنگین دود و غبار دریافت؛ آنجا که راوی برای هواخوری به فضای باز کشتارگاه رفته و با دیدن شعاع نور، با چنان تعجب و هیجانی درصدد خبرکردن همکارش بورج برمی‌آید که پنداری این اتفاق، به‌اندازه برآمدن دو خورشید در آسمان، شگرف و دور از باور است؛ دریغ‌ا که فرصت از دست رفته و این واقعه، پنداری تنها از ذهن متوهم راوی برآمده. در محل کار، این کارگران اند که مدام مورد ظلم و ستم کارفرمایان زورگو قرار دارند؛ و تلخ‌تر از آن، اشاره نویسنده به مدیران میانی (سرکارگران) یا همان «زرزن»‌هایی‌اند که به اندازه کارگران از بدبختی، سهم برده‌اند اما به فراخور جایگاه شغلی‌شان، به ظلم و زورگویی بالادستی‌ها دامن می‌زنند.

کارگران، مظلومانه و بی‌حق یا حتی توان اعتراض، شرایط ناگوار سلاح خانه را تحمل می‌کنند تا جایی‌که یکی از آن‌ها، در پروژه‌از پا انداختن گاوی که تصمیم گرفته به هر قیمتی به مرگ تن ندهد، اتفاقا قربانی گلوله‌ای می‌شود که زرزن قصد چکاندن آن را در شقیقه حیوان داشت. در ادامه می‌توان اوج فلاکت و ناگواری این قشر کارگری را در ماجرای باخبر کردن همسر کارگر معقول، جست و جو کرد؛ راوی و همکارش به‌خانه‌او می‌روند، از سوی نگهبانان اپارتمان تلکه می‌شوند، ساعت‌ها با بیوه همکار سابق خود معاشرت می‌کنند اما نمی‌توانند آن خبر هولناک را به او بدهند... و در



فرحناز علیزاده در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

گرانی کاغذ ثانیه‌ای شده است

دوست دارم کارهای سخت را تجربه کنم

کاغذ ندارند، دیر یا زود جمع می‌کنند و عطا این کار را

به لقایش می‌بخشند.

◀ **بسیار خب؛ برویم سراغ آثارتان. در داستان «شاید، احتمالا، حتما» در بخش تک داستان، این داستان به مرحله پایانی سیزدهمین جشنواره داستان گلشنری راه پیدا کرده. در باره این داستان و ساختار آن توضیح می‌دهید؟**

در این داستان سعی داشتم به افراد ترنس یا دو جنسیتی توجه داشته باشم، «سعید، سعیده» افرادی که معمولاً مورد حمایت خانواده قرار نمی‌گیرند. از طرف دیگر می‌خواستم وضعیت دخترانی که توسط خانواده‌هاشان مجبور به ازدواج ناخواسته سنتی و بومی هستند را هم زیرسوال ببرم. برای همین با بازی فرمی سه کلمه «شاید، احتمالا، حتما» و راوی کششگری که ابتدا دچار عذاب وجدان شده، شکل‌های متفاوت اطلاع‌رسانی به خانواده سعیده را ایجاد کردم. بازی باکلمه «شاید‌ها» برای نحوه برخورد پدر و مادر سعیده را راوی است. سپس بیان احتمالات و در انتها توجیه‌کردن دختر باکلمه «حتما». دختری که به‌نوعی برای منافع خودش شاید راست و دروغ را تا اینجا با هم به خود خواننده داده است. دختری که می‌بایست زبان خاصی هم برای بیان روایتش داشته باشد تا در انتها خواننده را به تصمیمی که گرفته مجاب کند.

بله؛ در جامعه ادبی به عنوان نویسنده، منتقد و مدرس شناخته شده‌ام و سه سالی هم می‌شود که در نقش ناشر عهده‌دار چاپ کتاب هستم. و مجموعه داستان دارم و رمان «مردی باکیف قرمز ماچویی» که برگزیده جایزه مهرگان ادب شناخته شد. مجموعه تحلیل و بررسی داستان‌های مینی‌مال؛ ما‌حصل کاری است که در ادیو فرهنگ انجام داده‌ام. همچنین دو کتاب درسی به نام‌های «گذری بر زاویه دید‌های مدرن/ درآمدی بر شناخت ژانرهای ادبی» چندین داستان کوتاه چاپ شده در مجموعه مشترک با دیگر نویسندگان و البته کلی نقد‌مکتوب که موفق به کسب جایزه‌های متعدد در همین زمینه شده و در کتاب عیار نقد در چند سال متوالی به چاپ رسیده‌اند. آغاز به‌کار نشر «پلات» در زمان کرونا شکل گریز و برمی‌گردد به بعد از قرار دادی که با نشر قطره برای چاپ سوم کتاب داستان «مکاشفه» داشتم و مدام به تعویق می‌افتاد. این شد که به پیشنهاد یکی از نویسندگان و البته همکاری خود، نشر اثر را از قطره گرفتم و برای مجوز گرفتن مجدد کار، راهی کار نشر شدیم. از طرفی دیگر با شاگردان و دوستانی همراه بودم که هزینه زیادی برای چاپ کتاب‌هاشان می‌دادند و متأسفانه آثارشان با غلط‌های املایی فراوان چاپ می‌شد و صحافی درستی هم نداشت. این شد که فکر کردم اگر خودم نشر بزنم، می‌توانم کمک‌حالی برای این دوستان هم باشم. پس به عبارتی با یک تیر دو نشان زدم. هم چاپ سوم کتابم که متقاضی داشت و در بازار یافت نمی‌شد و هم چاپ کتاب شاگردان و دوستان و حمایتشان از طریق برگزاری نشست‌ها و معرفی کتابشان در سایت‌ها.

◀ **آقای قاضی چه حکمی می‌دهید؟» نام یکی از مجموعه داستان‌های منتشر شده شماست. در این داستان، آی‌می توان یک زائر را به عنوان زائر اصلی معرفی کرد؟**

در مجموعه داستانی که نام بردید، من سعی کردم نشر «پلات» در زمان کرونا شکل گریز و برمی‌گردد به بعد از قرار دادی که با نشر قطره برای چاپ سوم کتاب داستان «مکاشفه» داشتم و مدام به تعویق می‌افتاد. این شد که به پیشنهاد یکی از نویسندگان و البته همکاری خود، نشر اثر را از قطره گرفتم و برای مجوز گرفتن مجدد کار، راهی کار نشر شدیم. از طرفی دیگر با شاگردان و دوستانی همراه بودم که هزینه زیادی برای چاپ کتاب‌هاشان می‌دادند و متأسفانه آثارشان با غلط‌های املایی فراوان چاپ می‌شد و صحافی درستی هم نداشت. این شد که فکر کردم اگر خودم نشر بزنم، می‌توانم کمک‌حالی برای این دوستان هم باشم. پس به عبارتی با یک تیر دو نشان زدم. هم چاپ سوم کتابم که متقاضی داشت و در بازار یافت نمی‌شد و هم چاپ کتاب شاگردان و دوستان و حمایتشان از طریق برگزاری نشست‌ها و معرفی کتابشان در سایت‌ها.

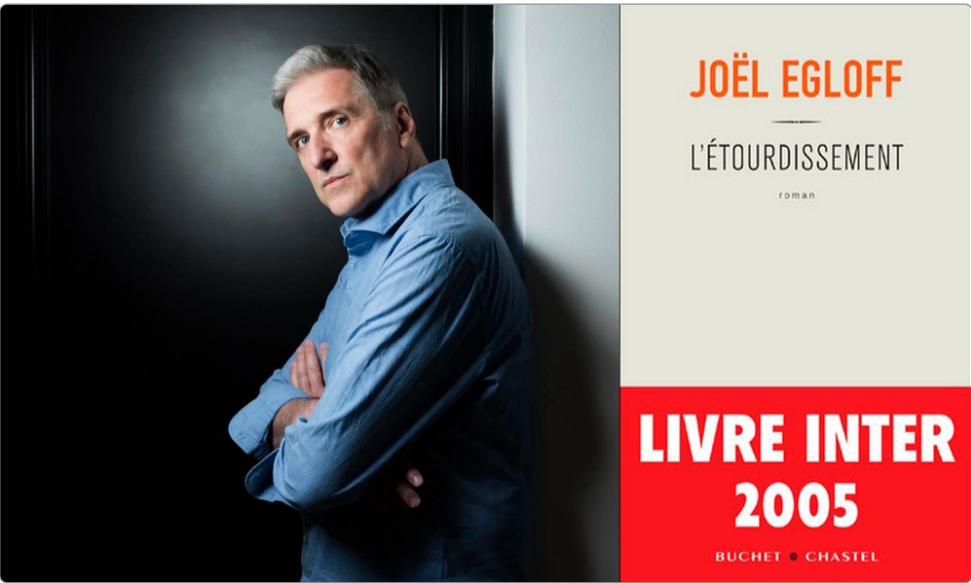
◀ **با توجه به گرانی کاغذ، وضعیت ناشرهایی که به‌صورت مستقل کار می‌کنند را چطور ارزیابی می‌کنید؟**

وضعیت کاغذ و گرانی آن که لحظه‌ای یا حتی ثانیه‌ای شده است! امروز کار را به چاپخانه می‌دهیم برای اعلام وصول و بازخوانی نهایی؛ بعد در عرض چند روز که بخوایم همین کار را به تعداد مثلاً صد نسخه چاپ کنیم، گاه قیمت کاغذ و چاپخانه دو برابر شده است. به همین خاطر ناشرهای نو پا که سهمیه

سال هشتم شماره ۲۳۱۲

armanmeli.ir

ادبیات



راه بازگشت، از آنجایی که چرخ‌های دو چرخه به سرقت رفته، پیاده گز می‌کنند به سمت خانه؛ دست از پا درازتر به دنیای دهشتناکی برمی‌گردند که ممکن است سرانجامی مشابه با همکار مقتولشان را برایشان انتظار بکشد.

در «منگی» فاجعه دمداد است اما نکته عجیب و البته قابل تامل اینکه در آن، هیچ خبری از صاحبان قدرت، حکام و قوای قهریه دولتی نیست! این مساله، اگرچه می‌تواند محل انتقاد به نویسنده باشد که چرا عوامل اصلی چنان وخامت‌های اجتماعی را مشخصاً مورد پرداخت و چالش قرار نداده، اما ناگزیر برده‌ا و واقعیتی تلخ‌تر بر می‌دارد، که با رسوخ و نهادینه شدن ناهنجاری‌ها در جامعه، مردم وضعیت موجود را خود بازتولید می‌کنند؛ یا به عبارتی ناخواسته تداوم بخش تنگناها و دهشتناکی‌های پیش آمده‌اند. چرا؟ چون همه چیز را آنطور که هست و زیسته‌اند، پذیرفته‌اند و امید به تغییر در آنها مرده است. و در این میان، امیدواری معدود نفرات جامعه چون امید راوی به گریختن از جهنم و سرگزداشتن به جهانی دیگر چنانچه ذکر آن رفت، واهی و دست‌نیافتنه باقی می‌ماند تا «منگی» به یک تراژدی اجتماعی تمام و کمال، و البته عبرت‌برانگیز تبدیل شود. راوی در بخش پایانی «منگی»، کابوس دهشتناکی را روایت می‌کند. فضای تاریک و مه‌آلوده کشتارگاه او و بورج را از دیدن

رویه رو بودم که از راوی غیرهمجنس با خود‌تان استفاده نکنید. این شد که تصمیم گرفتم این نوع نظرگاه را تجربه کنم تا ببینم آی‌می‌توانم مثل نویسندگان قبل‌تر از خودم چون فلوری یا نانا کوف از پس این مهم بر بیایم یا خیر؟ این شد که شروع کردم به آزمون. بی‌دربی روی انواع شخصیت‌های مردانه مانند افراد کرده. در باره این داستان سیاسی و غیره تمرکز کردم و این کتاب شد ماحصل این تلاش‌هام.

◀ **درمان «مردی باکیف قرمز ماچویی» شما از آن ماهیت زنانه صرف فاصله گرفته‌اید و سراغ ماهیت مردانه رفته‌اید. برای این کنکاش دلایل خاصی داشته‌اید؟**

ابتدای کار باز چالشی بود برای خودم؛ حالا که توانستم در داستان کوتاه از پس راوی غیرهمجنس بر بیایم و مورد تأیید قرار گرفتم؛ آی‌می‌توانم در رمان که حجم گسترده‌تری دارد هم موفق شوم؟ آیا بهتر نیست یک نویسنده مانند یک هنرپیشه وارد و کاربلد در نقش‌های متفاوت ایفای نقش کند؟ ابتدا یک روزارمایی با خودم بود و بعد زگیر این نوع شخصیت‌هاک شدم تا جایی که تا سال‌ها با کمال زندگی کردم. وقتی در جشنواره مهرگان ادب تبه‌گرفت، یادم هست خودم را به یک نان خامه‌ای بزرگ میدان انقلاب دعوت کردم.

◀ **نقش ضرب‌المثل‌ها در این رمان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ این ضرب‌المثل‌ها از قبل در بافتار زبان طراحی شده بود یا اینکه در حین نوشتن رمان سراغ شما آمد؟**

در حین نوشتن آمد. وقتی داشتم بازنویسی می‌کردم، من این رمان را چهار سال با خودم حمل کردم تا به ناشر سپردم. اولین رمانم بود. من به عنوان منتقد و مدرس سعی داشتم تمام آموخته‌هام را در این اثر بگنجانم. برای همین هم از زبان مازندانی در این اثر استفاده کردم. می‌خواستم از دیدگاه مطالعات فرهنگی کار قابل ارزش باشد. گرچه تفکر اساسی و اصلی من روانشناسی روی شخصیت کمال بود، ولی می‌خواستم جنبه‌های دیگر ارزشمند شدن یک اثر را هم لحاظ داشته باشم. ابتدا آوردن ضرب‌المثل‌تکه کلّامی برای تشخیص دادن به شخصیت و دیالوگ‌های یک شخصیت انجام شد ولی بعد دیدم که قابلیت گسترش در بافت رمان را دارد و خوشبختانه خوش نشست و مورد تأیید قرار گرفت.

◀ **کتاب جدیدی از شما به عنوان «درآمدی بر شناخت ژانرهای ادبی» به تازگی منتشر شده است. این کتاب شامل چه بخش‌هایی است و دلیل انتخاب این بخش‌ها چیست؟**
طبی‌ال‌عالب در تدریس در خصوص مکاتب، ژانرها و حتی سبب دیدهای داستانی، بانی چاپ کتاب «گذری بر زاویه دیدهای مدرن» شد. به این نتیجه رسیدم همانطور که شناخت زاویه دیدها و تفاوت آن‌ها برای نویسندگان لازم است؛ شناخت ژانرهای ادبی می‌تواند کمک‌حال مینی‌مال باشد؛ برای بهتر و گسترده‌نویسی نویسندگان که شاید فقط روی داستان رئال تمرکز



نقد ادبی را نزد دکتر امیرعلی نجومیان در شهر کتاب مرکزی فرامی‌گرفتم. این شبکه خواستم تمام انواع نقد را به شکل کوتاه و خلاصه روی داستان‌ها پیاده کنم. در آخر چون داور چند جشنواره هم بودم، درکنار داستان‌های مینی‌مال خارجی، از داستان نویسندگان ایرانی هم در این زمینه سود بردم و کتاب شد داستان مکاشفه، تحلیل و بررسی داستان‌های مینی‌مال.

◀ **با توجه به شرایط کنونی که ناشران از چاپ مجموعه داستان با مجموعه شعر کمتر استقبال می‌کنند، شما در نشر پلات چه امکاناتی برای نویسندگان در نظر می‌گیرید؟**

همانطور که گفتم نشر پلات به این جهت برقرار شد تا بتواند کمک حال داستان‌نویسان و شاعران باشد. پس چاپ مجموعه داستان و مجموعه شعر درکنار رمان‌های ایرانی و خارجی و حتی مقالات علمی و درسی سر لوجه کاری نشر پلات است. از امکانات پرسیدید؛ من چون خودم نویسنده هستم، با سختی کار نویسنده‌ها آشنایی دارم. برای همین برای ویراستاری کار خیلی دقت می‌کنم. همچنین برای طرح جلد حتماً نظر نویسنده یا شاعر برابیم مهم است و در سه مرحله، با مشارکت مولف و تأییدشان کار چاپ می‌شود. از طرف دیگر قبل از چاپ به تعداد درج شده در شناسه کتاب، حتماً یک نسخه کتابی به نویسنده تقدیم می‌شود، تا بتواند با شکل کتاب و متن با اثرش رویه رو شود تا اگر غلط یا نکته‌ای هست، قبل چاپ به تعداد برطرف شود. به این ترتیب از وجود غلط دیکته یا ویرایشی جلوگیری می‌کنیم. بعد از چاپ کتاب، باز هم نشر پلات کتاب و نویسنده را راه نمی‌کند؛ بلکه برای هر کتاب، نشست رونمایی در نظر گرفته می‌شود. کتاب در خیزگاری‌ها و سایت ایران کتاب مطرح می‌شود، در روزنامه‌ها خبر چاپ و یا نقد و معرفی آن درج می‌شود و به این شکل کتاب در معرض دید و معرفی و حتی بررسی جامعه ادبی قرار می‌گیرد.

بازشناسی جانوری عجیب، باز داشته است: «همه جاش رو خوب نگاه می‌کنم تا اینکه همه چی دستگیرم می‌شه. اون وقت بلند می‌گم: «بورج! گمون کنم این به آدمه!» ولی بورج اصلاً مجاب نمی‌شه. اصرار می‌کنم: «چرا! خوب نگاه کن» و دست آخر، قبول می‌کنه که شاید حق با منه. دوباره ازم می‌پرسه: «خب باید چی کار کنیم؟ من ادامه بدم، یا نه؟» یا هم به ش می‌گم: «صبر کن! این نگاه... من این رو به جادیدم». «آره من هم همینطور، من رو یاد به چیزی می‌ندازه» و تازه اون موقع ست که خودم رو به جی‌ای آرم». طعنه‌ای تلخ و گزنده! شرایط با آدمیزاد و خلق و خوی انسانی او چه می‌کند؟!

رمان «منگی» نوشته ژوئل اگلوف (۱۹۷۰) یکی از آثار شناخته شده داستانی در فرانسه است که به دلیل پرداختن به موضوعات بکر و آفریدن موقعیت‌ها و شخصیت‌های منحصر به فرد، به زبان‌های مختلفی ترجمه شده و شهرتی جهانی یافته است. برخی از منتقدان «منگی» را اثری «کافکا» بی‌خوانده‌اند که مشخصاً چنین مقایسه‌ای، ذهن‌ها را به سمت اثر جوادان «مسخ» می‌اندازد؛ داستانی در استحاله شخصیت اصلی به یک حشره غول‌آسا آغاز می‌شود؛ آنطور که راوی در «منگی» به حیوان قربانی!

*منگی/ ترجمه اصغر نوری/ نشر افق